

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

مراتب ذکر: ذکر لسانی

برای یادآوری، به نکته‌ای که جلسه‌ی قبل بحثمان به آن خاتمه یافت، اشاره کنیم. گفتیم: طبع عالم کثرت، غفلت‌زایی است و لذا انسان باید دائماً از عوامل یادآوری کننده بهره بگیرد تا از فراموشی ناشی از طبیعت عالم کثرت، مصونیت پیدا کند. اسلام برای اینکه در جریان زندگی انسان، یاد خدا را طراوت بخشد تمهیدات مختلفی اندیشیده است. نمونه‌هایی هم اشاره کردیم؛ مثل نماز که قرآن فرمود: «اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»^۱ و مثل دعا که گفتیم عنصر گوهرین دعا رابطه برقرار کردن با خدای متعال و به یاد خدا افتادن است و مثل اذکاری که توصیه شده که یک مسلمان در طول شبانه‌روز موفق به گفتن آنها باشد. همه‌ی این عوامل، یادآوری کننده است.

نکته‌ی دیگری که امروز بحثمان را با آن آغاز می‌کنیم، انواع ذکر است. به اعتباری ذکر را به سه نوع می‌شود تقسیم کرد. اصلی‌ترین و گوهری‌ترین شکل ذکر، ذکر قلبیست؛ یعنی شخص دلش به یاد خدای متعال باشد و یاد خدا در قلب او حاضر باشد. در دعاهای سحر ماه مبارک رمضان، چه در دعای ابوحمزه ثمالی و چه در دعاهای دیگر، آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي

۱. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

أَسْأَلُكَ إِيْمَانًا تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي»^۲ امام سجاد عليه السلام از خدا ایمانی می‌طلبند که در پرتو آن دائماً خدا در قلب ایشان حاضر باشد؛ «ایماناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِي». حضور خدا در دل انسان؛ اینکه انسان دلش دائماً متوجه به خدای متعال باشد. ذکر قلبی، اصل ذکر است؛ گوهر و کانون ذکر است. و چنین چیزی حاصل نمی‌شود مگر در اثر محبت. قلب انسان عاشق، دائماً متوجه معشوق است؛ دل انسان مُحب، دائماً رو به سوی محبوب دارد؛ محبت سبب دائماً به یاد محبوب بودن است. بنا به نقل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ»^۳ کسی که چیزی را دوست دارد، از او فراوان یاد می‌کند؛ بسیار به یاد اوست. بنابراین، ذکر قلبی میوه‌ی عشق و محبت است. وقتی انسان به خدای متعال محبت پیدا کرد، محبت و عشق الهی سبب می‌شود که دل او متوجه غیر خدا نباشد؛ دل او دائماً به یاد محبوبش باشد. به هرچه نگاه می‌کند، جلوه‌ی محبوب را در او می‌بیند. به هرچه نظر می‌کند، محبوب را آنجا حاضر می‌بیند. گفت:

به دریا بنگرم دریا تو بینم به صحرا بنگرم صحرا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا تو بینم

محبت سبب می‌شود انسان غیر محبوب را نبیند؛ «حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»^۴ محبت تو به یک چیز تو را کر و کور می‌کند؛ تو را کر می‌کند از شنیدن سخنی جز در رابطه با محبوب و یا از شنیدن سخن جز محبوب و کور می‌کند از دیدن جز محبوب. اینگونه است که محبت، سبب

^۲ محدث قمی، مفاتیح الجنان، دعای سحر ماه مبارک رمضان، دعای ششم.

^۳ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۰۰ و ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۷۴ و پاینده، نهج الفصاحه، ص ۷۶۳.

^۴ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۹۲ و فیض کاشانی، وافی، ج ۱، ص ۲۰۴ و عروسی حویزی، تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص

ذکر قلبی می‌شود. دل انسان مُحب، دائماً خانه‌ی خدای متعال است و خدای متعال در آن قلب دائماً حاضر است. این اصل محبت است. گفت:

چنان پر شد فضای سینه از دوست که یاد خویش گم شد از ضمیرم

انسان دل‌داده و محب خودش را هم فراموش می‌کند و یک پارچه توجه به محبوب می‌شود. این ذکر قلبی است؛ توجه قلب به خدای متعال. سایر اقسام و انواع ذکر از آثار همین ذکر قلبی است.

دومین نوع ذکر، ذکر لسانی است که نام محبوب را به زبان جاری کردن و حسن محبوب را به زبان گفتن است. طبیعتاً وقتی انسان عاشق کسی شد، دلش به یاد اوست و وقتی زبان باز می‌کند یاد و نام محبوب را به زبان جاری می‌کند. دل که به یاد محبوب باشد، زبان هم گویای نام و یاد محبوب خواهد بود. داستان آن صحرانورد را شنیده‌اید. دید مجنون وسط صحرا نشسته و روی خاک‌ها با انگشتش می‌نویسد: لیلی، لیلی، لیلی، لیلی. آمد سراغ مجنون و گفت: این چه کاری است که می‌کنی؟ مجنون گفت:

گفت: نقش نام لیلی می‌کنم خاطر خود را تسلی می‌کنم

چون میسر نیست من را کام او عشق بازی می‌کنم با نام او

عشق بازی با نام محبوب و معشوق همان ذکر لسانی است. عاشق با نام معشوقش، عشق بازی می‌کند. بنا به نقلی می‌گویند: مجنون که همان قیس عامری است، برادر رضاعی امام حسن مجتبی علیه السلام بوده است؛ یعنی هر دو از یک دایه شیر خورده‌اند. طبیعتاً زمانی بوده که رویارویی امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه مطرح بوده و فضای جامعه بسیار آشفته بوده است. نقل شده که یکبار کسی از مجنون سؤال کرد: به نظر تو، در درگیری‌های بین علی علیه السلام و معاویه، حق با کیست؟ حق با علی‌ست یا معاویه؟ مجنون دقت و تأملی کرد و گفت: حق با لیلی

است. اینکه گفتم عاشق جز از معشوق نام نمی‌برد، همین است. گفت: حق با لیلی است. البته او عقیده‌ی خود را هم ابراز کرد؛ ولی به زبان عشق و محبت. در این حرف که به مجنون نسبت داده‌اند، لطافتی نهفته است. قرآن کریم پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به خورشید تشبیه کرده است. «وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا»^۵ «وَالضُّحَى»^۶ خطاب به پیغمبر اکرم است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمس نبوت است. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را به ماه تشبیه کرده است: «وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا»^۷ سوگند به ماه هنگامی که بلافاصله پس از خورشید طلوع می‌کند؛ بلافاصله در پی خورشید می‌آید. از این آیه می‌توان استفاده کرد که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام باید بلافاصله بعد از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خلافت برسد؛ نه اینکه خلیفه‌ی چهارم باشد. «وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا» تالی تلوی شمس نبوت، قمر ولایت باید ظهور کند. پس در قرآن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام هم به ماه تشبیه شده است. فاطمه الزهرا عَلَيْهَا السَّلَام در قرآن به لیل تشبیه شده است: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى»^۸. اهل معرفت و بزرگان معتقدند هر جا در قرآن از لیل صحبت شده، باطن آن وجود مبارک صدیقه‌ی کبری، فاطمه‌ی زهرا عَلَيْهَا السَّلَام است. پس شمس، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛ قمر، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و لیل فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام است. به مجنون گفتند در درگیری بین علی و معاویه، حق با کیست؟ گفت: با لیلی. لیل من، شب من، زهرای من؛ حق با زهرای من است. عقیده‌اش را به زبان عشق گفت. گفتیم عاشق جز معشوق نام نمی‌برد. لذا ذکر لسانی از آثار ذکر قلبی است. وقتی انسان دل به کسی داد، زبانش هم از او سخن می‌گوید؛ نام او را جاری

^۵. سوره‌ی شمس، آیه‌ی ۱.

^۶. سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۱.

^۷. سوره‌ی شمس، آیه‌های ۱ و ۲.

^۸. سوره‌ی لیل، آیه‌ی ۱.

می‌کند؛ حُسن او را بیان می‌کند. به این ذکر لسانی گویند. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده: «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا لَهَجَ بِذِكْرِهِ»^۹ کسی که چیزی را دوست بدارد، زبانش هم نام او را ادا و بیان می‌کند.

سومین نوع ذکر، ذکر عملی است. ذکر عملی هم مانند ذکر لسانی، از آثار ذکر قلبی و از آثار محبت است؛ یعنی وقتی فردی عاشق کسی بود، در جمعی که معشوقش حضور دارد، چشمش به جمال معشوق خیره است؛ قدم‌هایش به سمت خانه‌ی محبوب حرکت می‌کند؛ دستش آنچه مورد رضایت محبوب و معشوق است را انجام می‌دهد. به این ذکر عملی می‌گویند که از آثار محبت و ذکر قلبیست؛ یعنی وقتی دل به یاد محبوب بود، همه‌ی وجود انسان هم در مسیر رضایت و فرمانبری از محبوب عمل می‌کند؛ یعنی وقتی کسی دلش به یاد خدای متعال بود، دستش هم آنچه فرمان خداست، عمل می‌کند؛ پایش هم به سوی مسیری که خدای متعال فرمان داده و مورد رضایتش است قدم برمی‌دارد. همه‌ی وجودش در مسیر اطاعت و فرمانبری خدا عمل می‌کند.

امام صادق علیه السلام در شعری که منسوب به ایشان است، در مورد کسی که مدعی محبت خدا بود و معصیت می‌کرد فرمودند: «تَفْصِي الْأَلَةَ وَ أَنْتَ تُظْهِرُ حُبَّهُ» تو خدا را معصیت می‌کنی و در کنار آن، تظاهر به محبت خدا می‌کنی؟ «هَذَا لَعْمُكَ فِي الْفِعَالِ بَدِيع» قسم به جان تو که کارت در بین کارها بدیع، استثنائی و نو ظهور است. «لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ» اگر محبتت صادقانه بود، اطاعت خدا را به‌جا می‌آوردی. «إِنَّ الْمُحِبَّ لِمَنْ يُحِبُّ مُطِيعٌ»^{۱۰} انسان عاشق و محب مطیع محبوب و معشوق خود است.

^۹. لیشی واسطی، عیون‌الحکم، ص ۴۵۳ و آمدی، غرر‌الحکم، ص ۵۸۳.

^{۱۰}. ابن‌شعبه‌ی حرّانی، تحف‌العقول، ص ۲۹۴.

این ذکر عملی است؛ یعنی انسان در زندگی در دو راهی‌های انتخاب، با معیار رضایت خدا انتخاب کند؛ رفتاری را انجام دهد که موجب خشنودی و خرسندی خدای متعال شود؛ کاری را بکند که فرمان خدا در جهت انجام آن صادر شده است؛ کار و عملی که خدا نهی کرده را مرتکب نشود. این ذکر عملی است.

البته اصل ذکر، ذکر قلبی است؛ منتهی اگر ذکر قلبی، ذکر واقعی باشد، ذکر لسانی و ذکر عملی را هم در پی دارد. نمی‌توان گفت دل ما به یاد خداست؛ ظاهرمان چه اهمیتی دارد؟ بعضی از صوفی مسلک‌ها از این حرف‌ها می‌زنند. مثلاً، به فلان خانقاه می‌روید؛ می‌بینید عجب حلقه‌ی ذکر قشنگی دارند! دور هم نشسته‌اند و پیرشان هم در کانون این حلقه نشسته و دارند ذکر می‌گویند. می‌بینید که گرم شده‌اند، به وجد آمده‌اند و حال خارق العاده‌ای به آنها دست داده است. انسان تماشا می‌کند و با خود می‌گوید: به‌به! چه حال خوشی دارند! اینها عجب عاشق‌های تمام عیاری‌اند! اما بعضی از همین‌هایی که این‌گونه گرم ذکر و اشعار عاشقانه و اذکار عارفانه‌اند، چند دقیقه بعد که ذکرشان تمام شد؛ حلقه‌ی ذکرشان پاشید و پخش شدند و گوشه‌ای نشستند و دو تا دو تا گرم صحبت شدند، آن موقع اگر نگاه کنید -البته نمی‌خواهم به همه‌ی اهل خانقاه، جسارت کنم؛ ولی در بین آنها این‌گونه افراد به چشم می‌خورد- می‌بینید که همین افرادی که مشغول ذکر و اشعار عاشقانه بودند، حالا گوشه‌ی خانقاه نشسته‌اند و پشت سر مردم غیبت می‌کنند یا بر سر مال دنیا با همدیگر دعوا دارند و به هم بد و بیراه می‌گویند. ای بابا! آن حال خوش وجد و طرب عاشقانه چه شد؟ یا فردا در خیابان می‌بینید که این شخص جز پول هیچ چیزی در قاموسش معنا ندارد؛ یا همان خانم را که دیشب در حلقه‌ی ذکر، حال خوشی داشت، در خیابان می‌بینید که نه حاجبی دارد و نه حیایی. به آنها می‌گویی: عزیز من، آن ذکرتان و آن حال خوش

عاشقانه‌تان چه بود و این مال مردم خوری، مردم آزاری، بی حیایی و بی حجابیتان چیست؟! می‌گویند: ای آقا! دل باید پاک باشد؛ ظاهر که مهم نیست. این از آن حرف‌هاست. بله، دل باید پاک باشد؛ اما اگر دل پاک باشد، ظاهر هم پاک می‌شود. گفت: از کوزه همان برون تراود که دروست. چطور ممکن است دل پاک باشد و ظاهر اینقدر ناپاک، آلوده به بخل، حسد، کینه توزی، مردم آزاری و مال مردم خوری، بی حیایی، فسق و فجور؟ این چه دل پاک‌یست که اینها از آن به بیرون پس می‌دهد؟ معلوم است که این یک حالت کاذب است؛ محبت واقعی نیست. گفت: «لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ» اگر محبت تو صادقانه بود، اطاعت محبوب را می‌کردی.

چطور می‌شود دل انسان به یاد محبوب باشد و زبان او آلوده به غیبت، تهمت و سخنان معصیت‌آمیز باشد؟ چطور ممکن است که دل این فرد مشغول یاد معشوق باشد و محبوب در این دل خانه کرده باشد و دست و پای او در مسیر معصیت و عصیان در برابر همان معشوق عمل کند؟ می‌شود انسان عاشق کسی باشد و علیه او عصیان کند؟ معصیت یعنی عصیان؛ یعنی قد افراشتن و به جنگ رفتن. چگونه انسان عاشق با معشوقش می‌جنگد؟ بله، دل آدمی باید پاک باشد؛ ولی دل پاک، ظاهر پاک را هم به دنبال می‌آورد.

بارها به اصل سرایت و وراثت اشاره کرده‌ام و در کتاب "سرحق" هم به تفصیل نوشتیم؛ ظاهر انسان بر باطن او اثر می‌گذارد و باطن انسان در ظاهر او ظهور و سرایت می‌کند. اگر باطن این اشخاص به راستی پاک بود، ظاهر را هم پاک می‌کرد. این یک حالت کاذب است. با چهارتا شعر گرم می‌شوند و ذکری می‌گویند؛ والا اگر ذکر، ذکر حقیقی باشد، در عمل هم فرمانبری خدا را در پی می‌آورد؛ ذکر عملی را در پی می‌آورد.

حدیثی است قریب به این مضمون، ظاهراً از پیامبر ﷺ که فرمودند: شخصی است که خیلی اهل اذکار مستحبی، قرآن و نماز مستحبی نیست؛ اما در صحنه‌ی عملی زندگی‌اش، وقتی می‌خواهد انتخاب کند، به یاد خداست و مراعات حلال و حرام الهی را می‌کند؛ برطبق رضایت خدا انتخاب و عمل می‌کند. حضرت فرمودند: این شخص، عبد ذاکر است؛ اما شخص دیگری هست که دائماً تسبیح به دست دارد و ذکر می‌گوید؛ دائماً اعمال مستحبی انجام می‌دهد؛ نماز مستحبی می‌خواند و تلاوت قرآن مستحبی می‌کند؛ اما در وقت عمل، وقتی بر سر دو راهی انتخاب قرار می‌گیرد، تنها چیزی که برایش مهم نیست، نظر و توصیه‌ی خداست؛ به هوای نفس خود و به وسوسه‌های نفسانیش تکیه می‌کند و آنچه برای نفسش لذیذتر است را انتخاب می‌کند. فرمودند: این شخص عبد ذاکر نیست؛ ولو دائماً زبانش ذکر می‌گوید^{۱۱}. بله، اصل ذکر، ذکر قلبی است؛ ولی نمی‌توان آن را از ذکر عملی جدا کرد. لازمه‌ی ذکر قلبی، ذکر عملی است؛ یعنی به یاد خدا بودن و فرمانبری از خدا در صحنه‌های عمل. بر این اساس، به سه نوع ذکر اشاره کردیم: ذکر قلبی و دو نوع دیگر که از آثار ذکر قلبی بود؛ یکی ذکر لسانی و دیگری ذکر عملی.

اگر یاد دوست چه در زبان و چه در خاطر و دل، شکل عبارت و کلمه پیدا کند و در قالب لفظ و کلام متعین شود، به آن ورد گویند. اینکه می‌گوییم، ذکر بگوییم، در واقع کاربرد دقیقی نیست؛ ذکری که به زبان جاری می‌شود، در اصطلاح، ورد است. فرق بین ذکر و ورد همین

۱۱. «مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً - وَ إِنْ قَلَّتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ وَ تِلَاوَتُهُ الْقُرْآنَ»: ابن فهی حلی، عده‌الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۰۲.

«مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ وَ إِنْ قَلَّتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ وَ تِلَاوَتُهُ لِلْقُرْآنِ - وَ مَنْ عَصَى اللَّهَ فَقَدْ نَسَى اللَّهَ وَ إِنْ كَثُرَتْ صَلَاتُهُ وَ صِيَامُهُ وَ تِلَاوَتُهُ

لِلْقُرْآنِ»: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۵۷ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۸۶ و سیوطی، در المنثور، ج ۱، ص ۱۴۹.

است؛ ذکر، توجّه است فارغ از تعینات کلامی؛ اما وقتی تعین کلامی پیدا کرد، اصطلاحاً ورد نامیده می‌شود. ورد یا اوراد همین اذکاری است که گفته می‌شود، مثل «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ». ورد بر دو نوع است؛ (اینجا ما بیشتر تعبیر به ذکر می‌کنیم.) یکی اوراد و اذکار عام که فراوان است. در روایات، فضیلت گفتن اذکار را می‌بینید. در کتاب‌های مربوط به اعمال مستحبّی، مثلاً در حاشیه‌ی کتاب "مفاتیح الجنان"، یعنی "باقیات الصّالحات"، اذکار مختلفی در قالب روایات، نقل شده است و معصومین علیهم‌السلام به دوستانشان توصیه کرده‌اند که این اذکار را بگویند که برکاتی دارد. اینها اذکار عام است؛ همچون صلوات، تسبیحات اربعه و ... این اذکار هیچ محدودیتی ندارد و هرکس می‌تواند در اجرای رهنمود معصومین از آنها استفاده کند و از نورانیت ناشی از آنها بهره ببرد. در گفتار پیشین، اشاره کردم که این لب و زبانی که خدا به ما داده، بالاخره عمر می‌گذرد و چند صباحی دیگر، خاک می‌شود و از بین می‌رود. انسان از این سرمایه استفاده کند؛ بیکار رهاش نکند. فرض کنید شما از منزل راه افتادید تا به جلسه تشریف بیاورید. در فاصله‌ی زمانی که در راه بودید و احتمالاً کسی هم نبود که با او صحبت خاصی بکنید، چه بسا این لب و زبان بیکار بودند. می‌شد از این استفاده کرد. البته، خبر دارم که الحمدلله غالب شما نمی‌گذارید این سرمایه عاطل و بی‌استفاده بماند؛ ولی برای تأکید عرض می‌کنم که انسان می‌تواند در مسیری که طی می‌کند؛ نیم ساعت یک ساعتی که در راه است، ذکر بگوید. در این مدت، چقدر از اذکار می‌شود گفت؟! خصوصاً الان که ماه رجب است و اذکار فراوانی در این ماه نقل شده که گفتنش آثار بسیار ارزشمند معنوی دارد. خوب است انسان این لب و زبان را به کار اندازد و مشغول گفتن ذکر باشد.

خلاصه، اذکار عام هیچ محدودیت و مانعی ندارند و همه می‌توانند از آنها استفاده کنند؛ اما در برابر اینها اوراد و اذکار خاصی وجود دارد که حسابش، حساب دیگری است. در سیر و سلوک، یکی از متدها-نمی‌گویم تنها متد- سیر دادن سالک از طریق دادن اذکار به اوست. هر یک از اذکار، آثار خاصی بر روح و روان گوینده‌ی ذکر بر جا می‌گذارد و لذا باید فرد کاملی که خودش به مقصد رسیده، صاحب بصیرت است و حال باطنی سالک را تشخیص می‌دهد و به نیاز این سالک برای تحولات خاص آگاه است و می‌داند که این تحولات در اثر اشتغال به چه ذکری ایجاد می‌شود، بر اساس نیاز سالک، ذکر خاصی را به او توصیه و تلقین کند، او نیز با همان دستورالعملی که آن مرشد و پیر داده است، مشغول به آن ذکر شود. این دستورالعمل ناظر است بر شرایط ذکر؛ گفتن ذکر، حالت‌های مختلفی دارد؛ بعضی از اذکار باید با خلوت یا روزه‌داری همراه باشد؛ بعضی اذکار باید در زمان خاصی، مثلاً در بین الطلوعین یا سحر گفته شود و زمان خاصی دارد. تعداد ذکر هم مهم است؛ اینکه این ذکر را چند بار بگوید و چه مدت مشغول به این ذکر باشد مثلاً فلان ذکر را یک اربعین یا یک سال بگوید.

اذکار خاص درست مثل دارو هستند؛ مثل دارویی که یک پزشک حاذق براساس معاینه‌ی بیمار و تشخیص بیماری و راه معالجه‌ی او و تشخیص اینکه چه دارویی، به چه میزانی و با چه روش استفاده‌ای می‌تواند برای این بیمار مؤثر باشد، آن دارو را تجویز می‌کند. مثلاً، می‌گوید: شما این قرص را روزی سه عدد، قبل از غذا به مدت ده یا پانزده روز بخور و بعد قطع کن. می‌دانیم که مصرف خودسرانه‌ی دارو، آثار بسیار زیانباری دارد. پزشکان به شدت خود درمانی را که فرد براساس سلیقه‌ی خود از داروخانه دارویی را بگیرد و مصرف کند، نهی می‌کنند. چه بسا نه تنها آثار درمانگری نداشته باشد؛ بلکه آثار زیانباری را در پی

بیاورد یا بیماری‌های جدیدی را بر او بیفزاید؛ حتی ممکن است به دلیل استفاده‌ی بی‌رویه از داروهای مضر، بیمار را بکشد. اذکار خاص هم همین‌طور است. کسی حق ندارد براساس سلیقه‌ی خودش یا اینکه در فلان کتاب خوانده که فلان عارف عالی‌مقام به یکی از شاگردانش فلان ذکر را داده و مثلاً گفته شما ۴۰ روز این ذکر را روزی ۱۰۰ بار یا هزار بار یا ده هزار بار بگو، او هم به گفتن ذکر مشغول شود. به هیچ وجه مجاز نیست؛ ممکن است آثار بسیار مخربی در پی بیاورد. گاهی اذکار با هم تداخل پیدا می‌کنند، مثل داروها که گاهی تأثیرات متقابل روی هم می‌گذارند؛ مثلاً ممکن است دو نوع قرص باشد که یکی اثر دیگری را خنثی کند. گاهی مواد شیمیایی قرصی که می‌خورید با قرص دیگری در بدن شما ترکیب می‌شود و تولید سم می‌کند و شما را می‌کشد. لذا تأثیرات داروها بر یکدیگر در پزشکی بسیار مهم است. عین همین داستان در اذکار هم دیده می‌شود. گاهی شخص دو ذکر می‌گوید که یکی حالت قبض و دیگری حالت بسط ایجاد می‌کند و این دو همدیگر را خنثی می‌کنند؛ مثل اینکه ذکر نگفته است. گاهی نیاز دارید حالت بسط در شما ایجاد شود؛ اما ذکر که به سراغش رفته‌اید، قبض شما را تشدید می‌کند. اجمالاً می‌گوییم که اوراد و اذکار حتماً باید توسط شخص خبیر، به مقصد رسیده و صاحب اذنی توصیه شود. این را هم بیفزایم که وقتی فلان فرد صاحب نفس و صاحب کمالات انسانی، ذکر را به سالکی تلقین یا توصیه می‌کند، نیروی معنوی خود این فرد صاحب نفس هم پشتوانه‌ی آن ذکر خواهد بود. این حالت فرق دارد با این که من همین ذکر را در فلان کتاب بخوانم و مشغول شوم. تأثیر این دو حالت خیلی با هم متفاوت است؛ ذکر که توسط مربی و راهبر تلقین می‌شود، انرژی معنوی و روحی آن مربی و راهبر را هم با خود دارد.

با اقسام ورد هم آشنا شدیم. یک دسته اوراد و اذکاری است که جنبه‌ی عام دارد و استفاده از آن برای همه جایز است و امیدواریم که ما هم هرچه بیشتر از آنها بهره ببریم و دسته‌ی دیگر، اذکاری است که در سیر و سلوک از آنها استفاده‌ی خاص می‌شود و نباید کسی خودسرانه به سراغ آنها برود.

در مورد ذکر گفتن در طول جلسه هم اشاره‌ای بکنیم. من به اشتغال به ذکر در حین جلسه، توصیه نمی‌کنم. گاهی اوقات هم که دوستی جدیداً به مجلس ما آمده و می‌بینم که در میان صحبت من، مشغول ذکر است؛ از او خواهش می‌کنم که یا ذکر را نگوید و یا عقبتر برود و در خارج از جلسه، مشغول ذکر شود. ذکر می‌گوید که مانع استفاده‌ی خودش و دیگران از فضای جلسه می‌شود؛ چون هر ذکر ملک موکلی دارد. وقتی این شخص مشغول ذکر می‌شود، ملک موکل آن ذکر حاضر می‌شود. و حجاب می‌گردد و اگر قرار است چیزی به جمع برسد، نمی‌گذارد که برسد. پس در حین استفاده از یک فضای معنوی و روحانی یا یک جلسه‌ی دینی و امثال اینها، مشغول به ذکر نباشید. بعضی اشخاص چون می‌خواهند خیلی تجارت کنند، چند جانبه مشغول می‌شوند. مصداق این رفتار در مساجد زیاد دیده می‌شود؛ مثلاً، شخص منبری مشغول سخنرانی است، این شخص هم پای منبر نشسته و دارد گوش می‌کند؛ یک تسبیح هم دستش است و ذکر هم می‌گوید. از یکسو، این ذکر که او می‌گوید، ذکر نیست و از سوی دیگر، از آن منبر هم بهره‌ای نمی‌برد و شاید مانع بهره گرفتن دیگران هم بشود.

در بحث اوراد و اذکار به این نکته هم اشاره کنم: نباید طوری مشغول ذکر گفتن شویم که مذکور را فراموش کنیم و همه‌ی حواسمان مشغول ذکر شود؛ مثلاً گفته‌اند فلان ذکر را باید هزار بار بگوییم؛ این شخص همه‌ی حواسش به این است که الان شد پانصد و پنجاه و هشت؛

این شد پانصد و نود و ... پس مذکور کجا رفت؟ ارزش گفتن این ذکر به این بود که شما را به یاد مذکور بیندازد. اشاره کردم که امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل به خدا عرض می‌کند: «یا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ»^{۱۲} ای خدایی که اسم تو دواست. اسم دواست؛ یعنی زمانی که می‌گویی: یا الله، یا رحمان، یا رحیم، یا ودود، یا مَنَّان، یا حَنَّان، یا دِیَّان، یا سبحان و یا مستعان؛ وقتی اسم می‌آوری، این اسم دواست. ارزش دوا به این است که مریضی شخص را درمان کند؛ شفا بدهد. شفا چیست؟ «ذِكْرُهُ شِفَاءٌ»؛ لذا وقتی آنقدر مشغول اسم شدی که از ذکر غافل شدی، مذکور گم شد؛ خود خدا فراموش شد. وقتی شش دانگ حواست مشغول این است که چندتا گفتم و چند تا مانده است؛ درست می‌گوییم یا نه، پس خود مذکور کجا رفت؟ ذکر گفتن وسیله‌ای بود برای اینکه به یاد مذکور بیفتی؛ اما چنان غرق در ذکر گفتن شدی که یاد مذکور گم و فراموش شد. این‌گونه هم نباید در ذکر گفتن غرق شد.

ذکر دارای مراتبی است. پایین‌ترین و نازل‌ترین مرتبه‌ی ذکر که تقریباً می‌شود گفت که خاصیتی ندارد یا اگر دارد بسیار کم است به حدی که می‌شود از آن صرف نظر کرد، ذکر لسانی است بدون توجه فکر و بدون حضور دل؛ اینکه انسان زبانش مشغول گفتن ذکر باشد؛ اما دل و حواسش جای دیگری باشد. این ذکر جسدی است که روح ذکر در آن نیست؛ چون روح ذکر همان یاد و توجه به خدای متعال است. شخصی که این‌گونه ذکر می‌گوید، می‌گوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «الْحَمْدُ لِلَّهِ»، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ زبانش مشغول ذکر است؛ اما حواسش جای دیگری است؛ به چیز دیگری فکر می‌کند. این ذکر یک جنازه و یک پیکر بی روح است. همانطور که از جنازه‌ی بی روح کاری بر نمی‌آید و هنری ندارد، از این ذکر هم کاری بر نمی‌آید و چندان هنری ندارد. اذکار آثار عجیبی دارند. اینکه گاهی

^{۱۲}. مجلسی، زادالمعاد، ص ۶۵ و سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۷۰۹ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای کمیل.

بعضی اشخاص می‌گویند ما این همه فلان ذکر را گفتیم؛ ولی اثری ندیدیم، پاسخ این است که دل و حواست موقع گفتن آن ذکر کجا بوده است. ذکر بی روحی که تو گفتی، یک جنازه‌ی مرده بود که کاری از آن بر نمی‌آمد و هیچ خاصیتی هم نداشت. ذکر وقتی اثر می‌کند که دل حاضر باشد؛ وقتی که لااقل ذهن حاضر باشد؛ فرد توجه داشته باشد که چه می‌گوید. گفتیم نماز یک ذکر است؛ «**اقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**»^{۱۳} نماز آثار عجیبی دارد: «**الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ**»؛^{۱۴} وسیله‌ی رسیدن مؤمن به اوج قله‌ی کمالات است؛ معراج مؤمن است. «**الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ**»^{۱۵} نماز وسیله‌ی رسیدن هر انسان متقی به قرب الهی است. پس چرا این همه نماز خواندیم، به معراج نرفتیم؟ یک میلیمتر هم از زمین جدا نشدیم چه رسد به اینکه به معراج برویم. چرا؟ کجاست این خاصیت‌های نماز؟ خاصیت‌های پایین‌تر نماز: «**الصَّلَاةُ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ**».^{۱۶}

چرا این همه نماز خوانده می‌شود؛ اما نمازگزار گاهی به اشتباهات و خطاهایی آلوده است؟ چرا آثار نماز نیست؟ چون این نماز، جنازه‌ای از ذکر است؛ جنازه‌ای از نماز است. روح نماز در این نماز نیست؛ نماز بی روح می‌خواند. زبانش نماز را می‌خواند؛ بدنش هم حرکات نماز را انجام می‌دهد؛ اما حواس جای دیگری است؛ دلش جای دیگری است. به نماز می‌ایستد و همین‌که الله اکبر می‌گوید، به بازار می‌رود و مشغول خرید و فروش می‌شود. جنس می‌خرد،

۱۳. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۴.

۱۴. محدث قمی، سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۲۶۸ و نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد، غرائب القرآن، ج ۱، ص ۱۱۴.

۱۵. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۶۵ و شریف‌رضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۶ و حرّعاملی، وسائل‌الشیعة، ج ۴، ص ۴۴ و مجلسی، بحار، ج

۷۹، ص ۳۰۷.

۱۶. سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

می‌فروشد، چک و سفته می‌گیرد، به حساب می‌گذارد، چک بر می‌گردد، حکم جلب طرف را می‌گیرد، طرف را به زندان می‌اندازد، پولش را وصول می‌کند و می‌گوید السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته. می‌خواهید این نماز که روح نماز و روح ذکر در آن نیست، خاصیتی داشته باشد؟ گفت:

گر نه موشی دزد در انبار ماست گندم اعمال چل ساله کجاست

این همه اعمال که انجام دادیم، ثمره‌اش کو؟ موش دزد در این انبار است.

پس نازل‌ترین و پایین‌ترین مرتبه‌ی ذکر، ذکر لسانی است به نحوی که حواس و دل گوینده‌ی ذکر جای دیگری است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ